

## پدرسالاری معرفتی

جلال پی‌کانی\*

استادیار دانشگاه پیام نور تبریز

فرامرز تقی‌لو

استادیار دانشگاه تبریز

### چکیده

در این مقاله مفهوم پدرسالاری از منظر اندیشه و فلسفه سیاسی مورد ایضاح قرار می‌گیرد و پاره‌ای از مهم‌ترین پرسش‌های مطرح‌شده حول این مفهوم بررسی می‌گردد. بدین ترتیب با تمرکز بحث به حوزه معرفت‌شناسی، نشان داده شده است که پدرسالاری نهایتاً بر پایه یک مدعای معرفتی استوار است. از این رو با تعریف قسم خاصی از پدرسالاری تحت عنوان پدرسالاری معرفتی به بررسی شیوه‌های اعمال و توجیه این قسم از پدرسالاری پرداخته شده است. در نهایت از این ایده دفاع شده است که اگر پدرسالاری معرفتی بر مبنای پاره‌ای از معیارهای مشخص، و بدون مفروض داشتن تفوق معرفتی برخی افراد نسبت به دیگران و توسط اهل فن انجام گیرد، به دلیل نتایج معرفتی ارزشمند خود می‌تواند مشروع باشد.

واژه‌های کلیدی: پدرسالاری معرفتی - برون‌گرایی - کانال‌های ارتباطی - تفوق معرفتی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

- تاریخ وصول: ۱۳۹۲/۹/۲۸ تأیید نهایی: ۱۳۹۰/۱۲/۱۳

\*-Email: jpeykani@yahoo.com

## مقدمه

اصطلاح کلیدی «پدرسالاری» (paternalism) در دامنه وسیعی از علوم، از جامعه‌شناسی سیاسی تا اندیشه سیاسی، حقوق و اخلاق کاربردی به کار می‌رود و در هر کدام از این حوزه‌ها مباحث و مناقشات فراوانی حول آن شکل گرفته است. پدرسالاری مفهومی است که از یک سو با اعمال قدرت و اقتدار از جانب حاکم در مورد افراد یا شهروندان حکومت با مفروض ضمنی اعمال قدرت خیرخواهانه حاکم پدرسالار در مورد جامعه به مثابه خانواده‌ای واحد همزمان با سلب آزادی افراد یا شهروندان است. از این رو با توجه به ملازم بودن مفاهیم اساسی قدرت و آزادی در قالب مفهوم پدرسالاری، این مفهوم بیش از همه در حوزه جامعه‌شناسی سیاسی به خصوص در بحث از ساختارها و ریشه‌های اجتماعی قدرت دولت و همچنین در حوزه اندیشه سیاسی و فلسفه سیاسی بویژه در مورد مبانی فلسفی و معرفتی رابطه شهروندان و دولت مورد توجه قرار می‌گیرد (Kleinig, 1983, xi).

اگر از منظر جامعه‌شناسی سیاسی به موضوع پدرسالاری بنگریم، رابطه پدرسالارانه در قدرت سیاسی و ساختار پدرسالارانه دولت چیزی نیست که صرفاً مختص جوامع سنتی یا پیشامدرن و یا جوامع دارای حکومت‌های استبدادی بوده باشد، بلکه مدرنیته نیز به واسطه تأکید ویژه بر عقلانیت مدرن و قانون‌محوری بوروکراتیک و حتی سیاست‌گذاری در زمینه الگوهای مختلف مدرنیزاسیون و توسعه در جامعه و همچنین اقداماتی که در راستای کنترل اجتماعی، فرهنگی و سیاسی انجام می‌گیرد، خود قسمی از پدرسالاری را به بار آورده است (Mead, 1997, 7).

با این حال، در این نوشتار پدرسالاری از منظر جامعه‌شناسی سیاسی آن موضوع بحث قرار نمی‌گیرد، بلکه از منظر اندیشه سیاسی و مقولات مربوط به فلسفه سیاسی که مباحث معرفت‌شناختی نیز در ذیل آن قابل طرح است، مورد مطالعه و بررسی قرار می‌گیرد. مساله اساسی در مورد پدرسالاری از منظر اندیشه یا فلسفه سیاسی همواره این بوده است که چگونه می‌توان تصمیمات سیاست‌گذارانه و اعمال قدرت از جانب حاکمان یا فرمانروایان را نسبت به افراد یا شهروندان آن حکومت موجه ساخت. بدین ترتیب مساله چگونگی توجیه معرفت‌شناختی اعمال قدرت و اقتدار فرضاً خیرخواهانه در مورد شهروندان همزمان با سلب آزادی آنان است.

با نظر به این مساله اساسی ما در این مقاله در صدد فراهم آوردن پاسخی به این سوالات هستیم که پدرسالاری در قالب اندیشه یا فلسفه سیاسی از منظر معرفت‌شناختی به چه صورتی قابل توجیه است؟ بدین معنی که یک اندیشه پرداز یا فیلسوف سیاسی چگونه می‌تواند پدرسالاری و الگوی آرمانی حکومت یا ساختار دولت مبتنی بر پدرسالاری را موجه سازد و با به عبارت دیگر با فرض خیرخواهانه بودن اعمال قدرت پدرسالارانه با نظر به شناخت حقیقی فرمانروایان نسبت به منافع و خیرات حقیقی شهروندان، چه رابطه‌ای میان این خیر از یک سو و شر مربوط به سلب آزادی از سوی دیگر برقرار می‌شود و آیا چنین امری قابل دفاع است یا خیر؟

پاسخ ما از مجرای مطالعه، بررسی و تحلیل انجام گرفته حول مساله به مثابه یک فرضیه این بوده است که اگر از چشم‌انداز اندیشه سیاسی به مساله بنگریم، هر برداشتی از پدرسالاری داشته باشیم، نهایتاً در تأیید یا رد آن باید به یک بحث معرفت‌شناختی هدایت شده و به طرح مفهوم پدرسالاری معرفتی (epistemic paternalism) بپردازیم تا از مجرای آن بتوانیم به دفاع از این ایده بپردازیم که اگر پدرسالاری معرفتی بر اساس معیارهای مشخص در مورد حقیقت و شناخت و بدون مفروض داشتن تفوق معرفتی برخی افراد خاص نسبت به دیگران، توسط اهل فن انجام گیرد، به دلیل نتایج معرفت‌شناختی ارزشمند خود می‌تواند مشروع باشد.

روش‌شناسی مطالعه در این مقاله بصورت تحلیلی بوده و در سطح معرفت‌درجه دوم (Second Order) یا سطح فرانتزوری (Metatheoric) صورت می‌گیرد که موضوع آن تحلیل و تبیین مفروضات معرفت‌شناختی نظریه سیاسی یا اندیشه سیاسی پدرسالارانه است و نه خود پدرسالاری بطور مستقیم و به مثابه یک پدیده سیاسی. بدین ترتیب با توجه به روش تحلیلی در سطح معرفت‌درجه دوم یا سطح فرانتزوری، هدف مقاله فراهم نمودن مقدمات طرح الگویی از فرانتزوریه سیاسی پدرسالارانه است که در قالب آن مدعیات معرفت‌شناختی اندیشه سیاسی پدرسالارانه در قدم اول مورد تحلیل و نقد قرار می‌گیرد.

با عنایت به موضوع و روشی که در مطالعه و بررسی آن مورد اشاره قرار گرفت، مقاله در ساحت سیاست‌نظری به دنبال ترسیم چشم‌اندازی از اندیشه سیاسی پدرسالاری است که همواره مورد توجه فلسفه سیاسی سنتی و اندیشه سیاسی مدرن بوده است. تصور نویسندگان این بوده است که طرح اینگونه مباحث به غنای ادبیات سیاست‌نظری در جامعه علمی کشور هرچند بصورتی ناچیز یاری می‌رساند.

### ۱- تعریف پدرسالاری و تحدید جایگاه آن در اندیشه سیاسی

بسیار اتفاق می‌افتد که مباحث جنجالی بسیاری بر سر یک مفهوم صورت می‌گیرد، بدون آنکه ایضاح قابل قبولی در باب آن انجام بگیرد. بنابراین در آغاز باید معنای پدرسالاری را در حد بضاعت وضوح بخشیم. در ساده‌ترین معنا، هنگامی که شخصی چنان رفتار می‌کند که گویی او پدر یا مادری است که با یک کودک سروکار دارد و رفاه و سعادت آن کودک مورد توجه اوست و قضاوت او در باب آنچه که مطلوب است، ارجحیت دارد، می‌توان گفت که در این حالت نوعی رفتار پدرسالارانه به وقوع پیوسته است. (Craig, 1998). فارغ از هرگونه ارزش‌گذاری، کاملاً روشن است که در این صورت آزادی فردی که در چنین رابطه‌ای در نقش کودک ظاهر می‌شود محدود خواهد شد. مثلاً ممکن است پدر مادر از بیم به خطر افتادن سلامتی کودک اسباب‌بازی‌های خطرناک را از او دور کنند و یا او را از خوردن غذاهای مضر، ولو باب طبع‌اش، بازدارند. همین محدودیت آزادی و عدم رضایت شخص، مسائل و بحث‌های بسیاری را به وجود می‌آورد. شاید در رابطه پدرسالارانه میان والدین و فرزندان بتوان موارد

نامشروع محدودسازی آزادی را تا حدودی تعیین کرد. مثلاً، در ساحت خانواده می‌توان با قاطعیت گفت که ازدواج اجباری کودکان در سنین پایین و یا وادار کردن آنها برای انجام مشاغل سخت و تأمین بخشی از هزینه‌های خانوار یک رفتار پدرسالارانه نامشروع است. اما هنگامی که به اقسام پیچیده‌تر پدرسالاری، به خصوص در ساحت رابطه میان حکومت و مردم، می‌رسیم دشواری‌های بسیاری رخ می‌نمایند. این پرسش که آیا حکومت مجاز است اتونازی یا قتل ترحمی (Euthanasia) را به رسمیت بشناسد، در کشورهای مختلف پاسخ‌های گوناگونی را دریافت کرده است، به گونه‌ای که میزان اتفاق نظر در این زمینه بسیار کمتر از مواردی نظیر ازدواج اجباری کودکان در سنین پایین است.

اگر از سطح خانواده کمی بالاتر رویم، از منظر جامعه‌شناسی، پدرسالاری یک نظم اجتماعی است که در آن شیوه زندگی افراد بر مبنای تأملاتی تعیین می‌شود که از یک سو با کلیت اجتماع پیوند دارد و از سوی دیگر به واسطه اقتدار پدرسالارانه (patriarchal authority) تشدید و تقویت می‌شود. ظهور و تقویت جامعه لیبرال، ضعف و سستی پدرسالاری، در معنای سنتی آن، را به دنبال داشت.

هنگامی که از منظر علم سیاست به مقوله پدرسالاری می‌نگریم، پیچیدگی‌ها باز هم بیشتر می‌شود، چرا که اساساً اتفاق نظر در ساحت مفاهیم سیاسی به مراتب کمتر از مفاهیم اجتماعی است، هرچند که میان اندیشه سیاسی و علوم اجتماعی پیوند و ارتباط وجود دارد. پدرسالاری نیز همانند بسیاری از نظریه‌های رایج در اندیشه سیاسی، در بستر فلسفی نضج یافته است. از اینجا پیوند میان پدرسالاری و معرفت‌شناسی نیز آشکار می‌شود، چه معرفت‌شناسی همواره یکی از شاخه‌های مهم فلسفه بوده است، و حتی فراتر از این، بسیاری از فلاسفه بعد از دوران جدید، نظیر دکارت و کانت، فلسفه را عملاً در معرفت‌شناسی منحصر ساخته‌اند.

اما در مجموع چند پرسش فلسفی بنیادی از تحلیل مسأله پدرسالاری برمی‌خیزد، پرسش‌هایی که از میان مباحث فلسفی در این زمینه قابل استخراج است. آیا پدرسالاری یک مفهوم هنجاری (normative) است و یا مفهومی توصیفی (descriptive)؟ جواز ما برای محدود کردن آزادی اشخاص چیست؟ دلایل ما در تأیید یا رد مشروعیت پدرسالاری چیست؟

از منظر فلسفه تحلیلی، می‌توان پدرسالاری را در قالب زیر تعریف کرد:

الف) انجام (و یا ممانعت از انجام) عمل  $Z$  باعث مداخله در آزادی یا استقلال شخص  $Y$  می‌شود.

ب) شخص  $X$  بدون جلب رضایت شخص  $Y$  چنین می‌کند.

ج) شخص  $X$  به این دلیل چنین می‌کند که عمل  $Z$  رفاه و سعادت شخص  $Y$  را ارتقاء می‌دهد و یا به نحوی علایق، ارزش‌ها و یا خیر  $Y$  را بهبود می‌بخشد.

بنابراین، از چشم انداز اندیشه سیاسی، «مداخله در آزادی» و «عدم رضایت» دو واژه کلیدی و در عین حال مناقشه‌برانگیز در پدرسالاری هستند. بر این اساس برخی‌ها مدافع این نظر هستند که ما هرگز مجاز نیستیم که برخلاف میل دیگران، برای آنها کار خیری انجام دهیم و برخی دیگر از این نظر استقبال می‌کنند که ما مجاز هستیم که چنین کنیم. طرفداران نظر نخست این دلیل را ارائه می‌کنند

که عملاً غیر ممکن است که برخلاف خواسته افراد، به آنها خیر برسانیم، زیرا بی‌توجهی به خواسته افراد شری است که آن عمل خیر ما را خنثی می‌کند. به زعم این گروه، آزادی بالاترین گوهر و و بزرگ‌ترین خیر است. در نتیجه نقض آن نیز بزرگ‌ترین شر به شمار می‌آید. پیروان نظر دوم نیز بر این نکته تأکید می‌کنند که: «اگر بینی که نابینا و چاه است/ اگر خاموش بنشین گناه است»

هرچند برای گروهی از افراد جامعه و حتی برخی از اهل سیاست، پدرسالاری امری است مجاز و مشروع، به نحوی که هرگز در صدد ارائه دلیل در تأیید آن بر نمی‌آیند، اما در چارچوب اندیشه یا فلسفه سیاسی، پدرسالاری نیز همانند هر ایده و دیدگاه دیگر نیازمند برهان و دلیل است. حتی نقض و رد آن نیز باید به نحو مستدل انجام گیرد. همان‌گونه که بیان شد، از آنجا که مسأله اصلی در پدرسالاری، بحث تحدید آزادی افراد است، برهان ارائه شده له یا علیه پدرسالاری باید بتواند به این دو پرسش پاسخ دهد که (۱) آیا ما مجاز هستیم که برخلاف میل و خواسته دیگران، برای آنها کار خیر انجام دهیم و از این طریق آزادی آنها را محدود کنیم و یا چنین جوازی نداریم، (۲) بر مبنای چه معیاری ما خیر بودن چنان کاری را برای شخص مورد نظر تشخیص می‌دهیم، در حالی که او چنین تشخیص نمی‌دهد. فلاسفه عمدتاً بر پرسش نخست متمرکز شده‌اند و کمتر از پرسش دوم بحث کرده‌اند. تعریف اخیر از پدرسالاری هم به نحو محدود قابل تفسیر است، یعنی فقط در ساحت حکومت و قانون و هم به صورت گسترده که در این حالت دامنه وسیعی را شامل خواهد شد، به طوری که حتی اقتدار پدر بر فرزند را نیز در بر خواهد گرفت. از حیث انگیزه نیز پدرسالاری دارای ابعاد اندیشه‌ای یا فلسفی است. گاهی پدرسالاری با نیت تأمین سعادت و رفاه شخص اعمال می‌شود و گاهی برای حفظ حریم اخلاق.

قصد آن را نداریم که وارد این بحث درازآهنگ شویم، چه موضوع بحث ما چیز دیگری است، یعنی پدرسالاری معرفتی. اما صرفاً به این نتیجه معرفتی مناقشه‌ای اخیر اکتفا می‌کنیم که مدافعان پدرسالاری در دفاع از آن بر دانش بیشتر و معرفت صحیح‌تر عامل کننده پدرسالاری تأکید می‌کنند. به بیان دیگر، پرسش دوم تطابق بیشتری با موضوع اصلی بحث ما دارد. پرسش دوم را می‌توان اینگونه بازنویسی کرد که چگونه می‌توان مستدل ساخت که برخی از افراد چیزی را می‌دانند که دیگران نمی‌دانند و همین دانستن مجوز اعمال پدرسالاری است؟

پاسخ مفصل به پرسش دوم در این مجال نمی‌گنجد. اما به اختصار می‌توان گفت که برای تبیین این موضوع مجدداً باید به همان معنای ساده پدرسالاری رجوع می‌کرد که بر تمثیل رابطه میان پدر و فرزند استوار است. این پرسش مهم قابل طرح است که چه چیزی ارجحیت تشخیص و قضاوت پدر را در مورد سعادت فرزند بر تشخیص خود او توجیه می‌کند؟ چرا اجبار پدر بر فرستادن فرزند به مدرسه بر اصرار خود کودک بر اجتناب از آن ترجیح دارد؟ پاسخ اولیه ما به این پرسش بسیار روشن و واضح است: علم و معرفت پدر این ترجیح را توجیه می‌کند. برداشت‌های پیچیده‌تر از پدرسالاری نهایتاً به همین مقوله علم و معرفت منتهی خواهد شد. ممکن است افراد به دلیل جهل (یعنی فقدان معرفت) سعادت و

سلامتی خود را به خطر بیندازند. بنابراین، گاهی لازم است که افراد را از شر خودشان ایمن سازیم. به بیان دیگر، لازم است که از افراد در مقابل خودشان محافظت کنیم (Hart, 1966, 31).

سقراط و افلاطون معتقد بودند که «فضیلت، معرفت است» (623a). به زعم اینان، اگر انسان بداند که راه درست چیست حتماً در همان راستا حرکت خواهد کرد. مدافع پدرسالاری این ایده را می‌پذیرد و تکمله‌ای را به آن اضافه می‌کند: «اما گاهی برای حرکت در راه صحیح اندکی اجبار نیز لازم است.» جالب آنکه خود افلاطون نیز بدون آنکه به این تکمله تصریح داشته باشد، در نظریه مدینه فاضله خود عملاً آن را تأیید می‌کند. بنابراین شاید بتوان این قانون نانوشته را از درون همه نظریه‌های پدرسالارانه بیرون کشید که هرآنکه بهره بیشتری از حقیقت دارد و از قدرت نیز بهره‌مند است این حق، و حتی وظیفه، را دارد که دیگران را نیز در حد توان به سمت حقیقت هدایت کند. وقتی «حق» به «وظیفه» تبدیل می‌شود شدت اعمال پدرسالاری بیشتر می‌شود و نتایج آن پدیده‌تر. سخن پوپر در کتاب فقر تاریخ‌گری مبنی بر اینکه کسانی که خواسته‌اند دینا را به بهشت تبدیل کنند نهایتاً جهنمی ساخته‌اند با همین نگاه ضدپدرسالاری ابراز شده است. به زعم وی، «بهشت را نمی‌توان بر گستره زمین آفرید. آنچه می‌توان انجام داد آن است که در زندگی هر نسل، اندکی از رنج و اندکی از بی‌عدالتی کاست. بر این روال چه بسیار کارها که می‌توان انجام داد» (به نقل از: نقاد و افشاری، ۱۳۸۹، ۱۰۰).

## ۲- پدرسالاری معرفتی و مسائل آن در اندیشه سیاسی

تا اینجا روشن شد که اصلی‌ترین معیار توجیه پدرسالاری از سوی مدافعان آن یک معیار معرفتی است. اما فارغ از مولفه معرفتی پدرسالاری، یکی از اقسام پدرسالاری نیز منحصرأ در ساحت معرفتی اعمال می‌شود که اصطلاحاً پدرسالاری معرفتی نامیده می‌شود. در پدرسالاری معرفتی، از طریق کنترل کانال‌های ارتباطی و همچنین تحمیل معرفت‌هایی که افراد خود به آنها دست نیافته‌اند افراد تحت کنترل قرار می‌گیرند.

افرادی که در نقش پدر، محافظ و یا عامل کنترل‌کننده ظاهر می‌شوند، برای اعمال نقش محافظتی خود از دو شیوه استفاده می‌کنند. در درجه نخست، به عنوان ساده‌ترین کار، از طریق کنترل ارتباطات مانع از رسیدن اطلاعاتی می‌شوند که به زعم‌شان مضر و مخرب هستند. روشن است که بی‌اطلاعی از وجود پدیده‌های مخرب آسان‌ترین راه برای ممانعت از گرایش شخص به آن است. کودکی که نمی‌داند چیزی به نام نوشیدنی گازدار وجود دارد، طبیعتاً کششی نیز نسبت به آن احساس نخواهد کرد.

به هر حال، معرفت مبنای عمل است. پدیده سانسور، در معنای وسیع آن، بر همین اساس توجیه می‌شود. این موضع باعث شده است که امروزه پدیده کنترل کانال‌های ارتباطی به یک مسأله بسیار مهم تبدیل شود.

در درجه بعد، محافظان و کنترل‌کنندگان خود را واجد قسمی از معرفت می‌دانند که سایرین فاقد آن هستند. این فقدان گاهی ناشی از ناتوانی (و حتی گاهی ناتوانی ذاتی) آنها برای حصول برخی معارف است و گاهی از اقدام نکردن آنها نشأت می‌گیرد. افلاطون می‌گفت که حکیم حاکم با شهود مثال خیر چیزهایی را می‌داند که دیگران نمی‌دانند در واقع افلاطون به نوعی بر برتری قوه معرفتی برخی از افراد بر برخی دیگر صحنه می‌نهاد و از این طریق پدرسالاری را توجیه می‌کرد. نظریه موسوم به فرودستی طبیعی در اندیشه سیاسی در باب تبیین حق سلطه و حکومت نیز بر ایده نابرابری معرفتی و عقلانی انسان‌ها استوار است (همپتن، ۱۳۸۵، ۶۲).

### ۱-۲- کنترل کانال‌های ارتباطی

حال به بررسی شیوه نخست اعمال پدرسالاری معرفت بپردازیم و ببینیم آیا چنین عملی قابل دفاع و مشروع است یا نه. آل‌وین گلدمن (Alvin Goldman) یکی از معرفت‌شناسان شناخته‌شده‌ای است که در زمینه پدرسالاری معرفتی صاحب نظر است. به باور او، پدرسالاری معرفتی زمانی واقع می‌شود که کنترل‌کننده‌های ارتباط (communication controllers) به جای اینکه اجازه دهند مخاطبان قضاوت‌های خود را مبنای عمل قرار دهند، قضاوت‌های خود را تحمیل می‌کنند. (Goldman, 1992, 213) روشن است که این برداشت از پدرسالاری معرفتی گستره وسیعی را شامل خواهد شد. مثلاً هنگامی که شخص (الف) این موضوع را از شخص (ب) پنهان می‌کند که وی به بیماری لاعلاجی مبتلا است و به زودی خواهد مرد، ولو جهت رعایت حال خود شخص (ب)، در واقع یک رفتار پدرسالارانه انجام داده است. اما در مجموع در این باب تا حدودی یک اتفاق نظر نسبی وجود دارد که دولت‌ها بزرگ‌ترین عامل کنترل‌کننده هستند. گلدمن نیز خود بر این نظر است (Goldman, 1999, 189).

ارائه چند مثال می‌تواند ماهیت پدرسالاری معرفتی را اندکی آشکار کند. در نظام‌های قضایی‌ای که وجود هیئت منصفه را در دادگاه‌ها به رسمیت شناخته‌اند (مانند نظام قضایی ایالات متحده)، برخی مواقع قضاوت پاره‌ای از بینه‌ها و قرائن (evidence) را بی‌ربط تشخیص داده و در اختیار هیئت منصفه قرار نمی‌دهند. بنابراین هیئت منصفه فقط بر مبنای بینه‌هایی که قاضی مناسب تشخیص داده است، اعلام نظر می‌کنند. و یا مثلاً غالب دولت‌ها از انتشار عمومی برخی از اطلاعات خودداری می‌کنند، چون معتقدند که نه تنها دانستن آنها از سوی عموم مردم سودی ندارد، بلکه مضر نیز می‌تواند باشد. به عنوان یک مورد، در بسیار از کشورهای جهان، در کتاب آموزشی مدارس، عمدتاً در باب منشاء پیدایش موجودات زنده بر نظریه تکامل داروین تأکید می‌شود و نظریه خلقت (که مورد تأکید ادیان است) یا بالکل حذف می‌شود و یا به مثابه یک داستان یا اسطوره قلمداد می‌شود، زیرا متولیان امر معتقدند که نظریه خلقت صبغه علمی ندارد. رسانه‌های صوتی و تصویری نیز می‌توانند عامل تحقق پدرسالاری باشند. هنگامی که در تفسیر یک رخداد سیاسی یا فرهنگی، شبکه تلویزیونی و یا رادیویی

فقط تفسیر خاصی را عرضه می‌کند و از تفاسیر دیگر چشم‌پوشی می‌کند، هر توجیهی که برای آن داشته باشند، به هر حال از موضع پدرسالارانه عمل شده‌است.

مثال‌های این‌چنینی فراوانی را می‌توان مطرح کرد، اما آنچه که از همه این مثال‌ها برمی‌آید این است که پدرسالاری معرفتی نوعی پدرسالاری به اصطلاح نرم (soft) است که در آن ظاهراً هیچ قوه قهریه و یا الزام و اجباری در کار نیست. در مثال‌های اخیر چنین وضعیتی حاکم است. در مقابل، مادری که به زور داری تلخ را در گلوئی کودک می‌ریزد و یا حکومتی که مانع از دستیابی شهروندان خود، ولو به طور قهری، به مواد مخدر می‌شود، قسم دیگری از پدرسالاری را تحقق می‌بخشد که هرچند منشاء معرفتی دارد، در کل پدرسالاری معرفتی به شمار نمی‌آید.

به نظر می‌رسد در جهان امروز از یک سو، به واسطه گسترش محدوده عمل افراد و از سوی دیگر، گسترش شگفت‌انگیز مجاری ارتباطی و کانال‌های اطلاع‌رسانی و نقش تعیین‌کننده ارتباطات در تحولات سیاسی بنیادی، پدرسالاری معرفتی اهمیت بیشتری یافته است، زیرا در کل سلطه بر افراد از طریق کنترل ارتباطات و اطلاعات بسیار راحت‌تر است. آنچه که در گذشته از طریق پدرسالاری‌های به اصطلاح سخت (Hard) انجام می‌گرفت امروزه از طریق پدرسالاری معرفتی با سهولت بیشتری قابل تحقق است. از همین روست که در دنیای امروز، فارغ از مرزهای جغرافیایی و فارغ از تقسیم بندی مدرن و سنتی، دینی و سکولار و نظیر اینها، مباحث مربوط به ارتباطات، رسانه، تبلیغات و امثال اینها اهمیت بنیادی یافته است.

گریزناپذیری پدرسالاری غیرمعرفتی، به خصوص در ساحت خانواده و اجتماعات خرد، در برخی موارد مورد تصدیق طریفین مناقشه است. اعمال برخی محدودیت‌های قانونی از سوی دولت‌ها برای با آن دسته عوامل تحدید کننده سلامت اجتماع که مخرب بودنشان مورد قبول جامعه است چیزی نیست که بتوان در آن شک کرد. البته این موضوع نیز قابل چشم‌پوشی نیست که در تعیین مصادیق اموری که باید محدود و یا حذف شوند مناقشات فراوانی است. اما در مورد پدرسالاری معرفتی مسأله تا حدودی فرق می‌کند. پس از عصر روشنگری و به ویژه در قرن نوزدهم و با گسترش تفکرات آزادی‌خواهانه، دست‌کم در میان فلاسفه و متفکران سیاسی غرب کم و بیش این ایده رواج تام یافت که محدود کردن عرضه افکار و اندیشه‌ها به هیچ‌وجه مجاز و مشروع نیست و در یک جامعه مطلوب همه افراد و گروه‌ها باید بتواند سخن و ایده خود را به راحتی عرضه کنند. یکی از بارزترین فلاسفه تأثیرگذار در این زمینه جان استوارت میل (John Stuart Mill) است. میل معتقد بود که در بازار آزاد ایده‌ها (free market of Ideas)، هرکس می‌تواند کالای خود را عرضه کند و کسی حق محدود کردن آزادی‌های افراد را، حتی اگر به صلاح آنها باشد، ندارد: «تنها بخشی از رفتار هر فرد که به خاطر آن در برابر جامعه مسئول و متعهد است، رفتاری است که به دیگران مربوط می‌شود.» (Mill, 2008, 9)

«اکثریت مردم به هیچ‌وجه در قضاوت‌هایشان راجع به آنچه برای یک فرد خوب است معصوم یا خطاناپذیر نیستند. لذا نباید بکوشند برداشت خود را از خوب و بد به دیگران تحمیل کنند. جامعه نباید در آزادی



فردی دخالت کند، مگر وقتی که یک زیان مشخص یا خطر مشخص زیان متوجه فرد یا جامعه باشد (کاپلستون، ۱۳۷۶، ۵۴).

دیگران نیز کم و بیش بر چنین ایده‌هایی پافشاری می‌کردند. اینکه آیا به طور کلی دامنه کنترلی که جامعه یا نظام سیاسی بر افراد اعمال می‌کند چقدر باید باشد، موضوع بحث ما نیست، اما آنچه که به اقتضای بحث ما (یعنی پدرسالاری معرفتی) باید روشن شود این است که در زمینه گردش آزاد اطلاعات، جامعه و حکومت تا چه حدی حق کنترل و محدودیت دارد؟ جان استوارت میل در این حوزه هیچ حد و مرزی را متصور نیست. این میراث برجای مانده از میل، هرچند هرگز در عمل به طور کامل تحقق نیافت، تا سال‌های اخیر تا حد زیادی پذیرفته شده بود، اما اندک مدتی است که به مدد یافته‌های روانشناختی و جامعه‌شناختی روشن شده است که عرضه ارتباطات می‌تواند در چنان قالب پیچیده و تأثیرگذاری انجام گیرد که مخاطب ناآگاهانه گریزی جز پذیرش آن نداشته باشد. به بیان دیگر، انسان‌ها در عمل این توانایی را ندارند که همه اطلاعات دریافتی را مورد تحلیل و نقد عقلانی قرار داده و از میان آنها دست به گزینش بزنند. ساده‌ترین و ملموس‌ترین مثال در این زمینه عبارت است از انفعال کامل مخاطب رسانه‌های تصویری، نظیر تلویزیون، هنگام دریافت اطلاعات، به گونه‌ای که میزان نقادی مخاطب تا مرز صفر تقلیل می‌یابد. به عنوان مثال ملموس دیگر می‌توان از جاذبه فوق‌العاده شبکه اینترنت نام برد. امروزه در میان روانشناسان اعتیاد به اینترنت به عنوان یکی از اقسام شناخته شده اعتیاد روانی به شمار می‌آید، به گونه‌ای که مراکز ترک اعتیاد به اینترنت به طور رسمی در برخی کشورها فعالیت می‌کنند. در زمینه تبلیغات نیز شگردهای روانشناختی چنان به کمک آمده‌اند که با ظرافت تمام برای مخاطب راهی جز خرید کالا یا خدمات تبلیغ شده باقی نمی‌گذارند. به بیان دیگر، برخلاف برداشت نسبتاً خام متفکرانی نظیر میل که تصور می‌کردند عرضه پیام به خودی خود هیچ تحمیلی را برای مخاطب در پی ندارد، امروزه برای ما آشکار شده است، و حتی فراتر از آن، خود ما نیز در زندگی روزمره به کرات تجربه کرده‌ایم، که شیوه‌های متنوع انتقال پیام در میزان تأثیر پذیری مخاطب تأثیرگذار است.

حال این پرسش مطرح است که چگونه می‌توان کنترل بر مواد افیونی اعتیادآور را به عنوان یکی از مصادیق پدرسالاری مشروع، پذیرفت، اما در مورد رسانه‌ها هیچ‌گونه کنترلی را برنتابید؟ نکته دیگری نیز در خور توجه است. اساساً در مورد یک پدیده و یا موضوع واحد پیام‌ها و قرائت‌های گوناگونی قابل برساختن است. مخاطبی که در معرض همه اینها قرار می‌گیرد نهایتاً قوه عقلانی و انتقادی خود را مختل شده خواهد یافت. مثال ساده و عینی در این زمینه همان چیزی است که همه ما بارها آن را تجربه کرده‌ایم: هر قدر دامنه تنوع یک کالا بیشتر باشد انتخاب از میان آنها دشوارتر خواهد بود و احتمال خطا در انتخاب نیز افزایش می‌یابد.

نکته آخر در این زمینه اینکه، اساساً عرضه بی حد و حصر اطلاعات در یک جامعه به خودی خود نه تنها مطلوب نیست، بلکه می‌تواند معضلات فردی و اجتماعی فراوانی را نیز در پی داشته باشد.

انسان معاصر به اطلاعاتی بسیار بیش آنچه که در زندگی روزمره بدان نیاز دارد دست پیدا می‌کند. اما آیا این میزان اطلاعات مورد نیاز است؟ علاوه بر اینکه حصول اطلاعات بیشتر مستلزم صرف زمان و هزینه است، آشفته‌گی‌هایی را نیز به دنبال خواهد داشت.

طبیعتاً آنچه گفته شد می‌تواند توجیه‌های خوبی برای محدودیت ارتباطات و کانال‌های ارتباطی، به خصوص رسانه‌ها، به دست دهد. به راحتی می‌توان بر آب و تاب آنچه که در بالا گفته شد، افزود و مجوز کنترل همه‌جانبه‌ای را از آن بیرون کشید. اما این ماجرا رویه دیگری نیز دارد. ارتباطات گسترده و کانال‌های متنوع همچون شمشیری دولبه عمل می‌کنند که با وجود برخی مضرات، منافع گسترده‌ای را نیز به بار می‌آورند، به گونه‌ای که در دیده بسیاری از افراد، منافش بر معایش می‌چربد. منافع بی‌شمار آزادی ارتباطات و رسانه‌های آزاد عیان‌تر از آن است که در اینجا بخواهیم به احصاء آنها روآوریم. بنابراین، بدون آنکه در یکی از دو منتهی‌الیه افراط و تفریط بیفتیم و بدون آنکه نه بر طبل آزادی مطلق عرضه اطلاعات بکوبیم و نه مدام از خطرات آن دم بزنیم، در راه میانه قدم می‌نهیم و از این ایده دفاع می‌کنیم که کنترل نسبی عرضه اطلاعات اجتناب‌ناپذیر است، اما این کار بایستی برطبق معیارهای (criterion) مشخص انجام گیرد. بنابراین به دست دادن معیارهایی در این زمینه می‌تواند راه را برای افراط و تفریط دشوار سازد.

روشن است که اگر پدرسالاری معرفتی را، آنگونه که عرضه شد، در یک معنای وسیع در نظر بگیریم، هم می‌تواند نتایج معرفتی خوب در پی داشته باشد و هم نتایج معرفتی بد، یعنی هم می‌تواند بر معرفت و شناخت افراد بیافزاید (از طریق مهیا کردن اطلاعاتی که مطلوب تشخیص داده شده‌اند) و هم آنها را از شناخت محروم کند (از طریق حذف اطلاعاتی که نامطلوب تشخیص داده شده‌اند). حتی فراتر از این، در برخی زمینه‌ها پدرسالاری معرفتی اجتناب‌ناپذیر است. در مثال‌هایی که اندکی قبل ذکر شد، محرومیت از معرفت هویدا بود. اما مثلاً هنگامی که نظام آموزشی افراد را ملزم می‌کند تا علوم و معارف خاص و مشخصی را بیاموزند در واقع باعث افزایش معرفت آنها می‌شود و این نهایتاً یک نتیجه معرفتی خوب است. اما این ایراد قابل طرح است که مقدم بر نتایج خوب یا بد، اصل آزادی انسان قرار دارد، یعنی همان ایراد نظری‌ای که پیش از این پدرسالاری به طور کلی با آن مواجه بود، دامن پدرسالاری معرفتی را نیز می‌گیرد. اما در مقابل می‌توان چنین گفت که بر مبنای مواردی که در بالا اشاره شد، به هر حال پدرسالاری معرفتی عملاً اجتناب‌ناپذیر است، زیرا می‌تواند نتایج معرفتی خوب داشته باشد. در نتیجه باید معیارهایی بیابیم که رعایت آنها مانع از این می‌شود که از مرزهای پدرسالاری معرفتی مشروع عدول کنیم.

هرچند خود گلدمن به دلایل مشروعیت پدرسالاری معرفتی به طور کامل تصریح ندارد، اما بر اساس آنچه گفته شد می‌توان چنین نتیجه گرفت که مشروعیت پدرسالاری معرفتی در درجه نخست به دلیل حصول نتایج معرفتی خوب و اجتناب از نتایج معرفتی بد است، یعنی حصول باورهای صادق بیشتر و باورهای کاذب کمتر، و این یعنی ارزش معرفتی. بنابراین، از آنجا که پدرسالاری معرفتی می‌تواند

ارزش معرفتی به بار آورد، می‌تواند مشروع باشد. اما این موضوع به تنهایی برای توجیه پدرسالاری معرفتی کفایت نمی‌کند، بلکه (۱) این قسم پدرسالاری باید در موارد مشخص و محدود اعمال شود و (۲) اعمال آن بر اساس پاره‌ای معیارهای مورد قبول انجام گیرد و (۳) در هر حوزه معرفتی، فقط متخصصان آن حوزه حق چنین کاری را دارند.

دلیل دیگری نیز می‌توان در توجیه پدرسالاری معرفتی ارائه کرد. ما در جهانی زندگی می‌کنیم که خود به تنهایی نمی‌توانیم برای همه آن چیزهایی که باور داریم، دلیل و بینه بیابیم. مثلاً کسی که در حرفه معلمی مشغول است، نمی‌تواند وقتی که بیماری قلبی می‌گیرد، خود دست به مطالعه و آزمایش بزند تا توصیه‌های ضروری برای بازیافتن سلامتی خود را بدست آورد و یا هنگامی که قصد انجام مسافرت دارد خود دست به آزمایش‌هایی برای پیش‌بینی وضع هوا بزند. بنابراین، در بسیاری از موارد چاره‌ای جز اعتماد و تکیه بر اقتدار و گواهی دیگران نداریم. جان هاردوینگ چنین استدلالی را مطرح کرده است (Hardwing, 1985).

آنچه گفته شد در برخی حوزه‌های اجتماعی قابل قبول می‌نماید. مثلاً ویراستار و یا سردبیر یک مجله به عنوان یک عامل کنترل‌کننده است که بر مبنای پاره‌ای از معیارهای علمی مقاله‌ای را تأیید و چاپ می‌کند و مقاله‌ای دیگر را رد می‌کند. این نوع پدرسالاری معرفتی با آنچه که در بالا گفته شد توافق دارد، زیرا، دست‌کم در شرایط آرمانی، نتایج معرفتی خوب به دنبال دارد. اما وقتی به ساحت دولت می‌رسیم شرایط اندکی تفاوت پیدا می‌کند. آیا دولت‌ها نیز پدرسالاری معرفتی را فقط با همان انگیزه حصول بیشترین نتیجه معرفتی خوب اعمال می‌کنند؟

مخالفان هرگونه پدرسالاری معرفتی، به هیچ‌وجه به نتایج توجه ندارند و به شیوه‌ای دیگر استدلال می‌کنند. یکی از مبانی هنجاری [تجویزی] معرفت‌شناسی، که با وجود نقدهای فراوانی که بر آن وارد شده است، همچنان طرفداران بسیاری دارد، این اصل است که انسان به واسطه انسان بودن خویش وظیفه دارد که تا حد امکان باورهای صادق به دست آورد و از باورهای کاذب اجتناب کند.

از اصل اخیر این نتیجه حاصل می‌شود که فاعل شناسای X باید همواره باورهای خود را مطابق با قرائن و شواهدی که در اختیار دارد تنظیم کند. به بیان دیگر، هرگونه قصوری از طرف شخص در این زمینه او را مستوجب سرزنش معرفتی می‌گرداند، درست همان‌گونه که اگر شخصی بدون ملاحظه همه شواهد، یک ردیلت اخلاقی را به شخص دیگری نسبت دهد، از حیث اخلاقی قابل سرزنش خواهد بود. حال اگر فاعل شناسای X می‌خواهد در باب مسأله Q به اعتقاد یا باوری دست‌یابد و در مقابل، فاعل دیگری بنام Y بر قرائنی که در معرض X قرار دارد، کنترل و احاطه دارد، آنگاه از منظر معرفتی فاعل Y باید همه قرائنی را که برای X سودمند است در اختیار او قرار دهد، زیرا اگر Y چنین نکند از حیث معرفتی قابل سرزنش خواهد بود. البته این تعریف بسیار سخت‌گیرانه است و در عمل چنین رویکرد انعطاف‌ناپذیری مشکلات بزرگی را در پی خواهد داشت. می‌توان از یک مثال نقض برای نشان دادن نقض این اصل کمک گرفت. فرض کنید شخصی به تازگی یک جراحی خطرناک و پیچیده قلب را پشت

سر گذاشته است، به طوری که اگر خبر بدی به او برسد می‌تواند حتی مرگ وی را نیز به دنبال داشته باشد. همچنین فرض کنید که یکی از فرزندان او که در جایی دیگر زندگی می‌کند به تازگی در گذشته است و شخص مزبور از این واقعیت بی‌خبر است. آیا در چنین شرایطی باید به مقتضای اصل اخیر عمل کرد و او را در جریان این اتفاق قرار داد؟ آیا در این واقعیت می‌توان شک کرد که اگر برای مدتی این خبر را از شخص مزبور پنهان سازیم تا سلامت نسبی خود را بازیابد و سپس او را در جریان مآلوق قرار دهیم، برای او بهتر نخواهد بود؟ البته در اینجا نتایج مورد انتظار و مطلوب، از سنخ نتایج معرفتی نیستند. اما می‌توان مثال‌های دیگری را مطرح کرد که نتایج معرفتی مطلوب پدرسالاری را توجیه می‌کند. در نظام آموزش، یکی از شیوه‌های رایج این است که موضوعی را که قرار است آموزش دهند، ابتدا ساده‌تر و گاه متفاوت با آنچه که واقعاً هست ترسیم می‌کنند و یا بخشی از موضوع را حذف می‌کنند. زیرا این ساده‌سازی باعث می‌شود که مراحل اولیه آموزش بهتر انجام گیرد. چه بسا که اگر موضوع با همان پیچیدگی و گستردگی واقعی خود عرضه شود فرآیند آموزش را بسیار دشوار و گاه ناممکن سازد. بنابراین در اینجا نتایج معرفتی مطلوب این قسم از کنترل، آن را موجه می‌گرداند.

بنابراین از آنجا که توجه به نتایج باعث می‌شود که گاهی از ارائه همه قرائن اجتناب بورزیم، اصل اخیر چندان قابل قبول نمی‌نماید. البته معرفت‌شناسان فراوانی هستند که دخالت دادن نتایج را در بحث از اصول معرفتی جایز نمی‌دانند، اما به نظر می‌رسد انقطاع معرفت‌شناسی از نتایج حاصل از آن، ما را در یک من‌آیینی (solipsism) بی‌سرانجام دچار می‌سازد. در ادامه این موضوع بیشتر روشن خواهد شد. گفتیم که یکی از شروط پدرسالاری معرفتی مشروع، رعایت برخی معیارها است. گلدمن از محدود معرفت‌شناسانی است که به تحلیل پدرسالاری معرفتی می‌پردازد و پاره‌ای معیارهای کلی عرضه می‌کند. او معتقد است که در هر فرآیندی که در آن پدرسالاری معرفتی روی می‌دهد، پنج مولفه اصلی قابل تشخیص است: (۱) عامل کنترل‌کننده‌ای که اجازه انتشار منابع اطلاعاتی (یا پیام) مشخصی را می‌دهد؛ (۲) منابع اطلاعاتی و یا به اصطلاح، گویندگان یا فرستندگان؛ (۳) خصوصیات و ویژگی‌های منابع اطلاعاتی؛ (۴) خصوصیات مخاطب پیام و یا به اصطلاح گیرنده؛ و نهایتاً (۵) میزان دسترس‌پذیری مخاطب به سایر کانال‌هایی که همان اطلاعات را عرضه می‌کنند (Goldman, 1992, 218).

نقش هر کدام از پنج مولفه اخیر بسیار تعیین‌کننده است، به خصوص نقش عامل کنترل‌کننده در نتایج و خروجی‌های معرفتی بسیار مهم است. بنابراین هر کدام از آنها باید واجد یکسری شرایط استاندارد باشند تا نهایتاً یک پدرسالاری معرفتی مشروع حاصل شود. مثلاً، اگر کنترل‌کننده بتواند به دقت دعاوی و قرائن صادق و کاذب را از هم تفکیک کند، باعث خواهد شد که انتخاب پیام‌های صحیح از میان کل پیام‌ها از سوی مخاطب بهتر انجام بگیرد. و یا اگر اغراض غیرمرتبط را وارد سازد، طبیعتاً هدف پدرسالاری معرفتی مشروع تأمین نخواهد شد. همچنین در مورد مولفه (۲) و (۳) این پرسش قابل طرح است که معیار انتخاب منابع چیست؟ آیا بر اساس محتوایشان انتخاب می‌شوند و یا خصوصیات گوینده یا فرستنده پیام؟ جالب آنکه در انتخاب منابع همیشه از معیارهای نتیجه‌گرایانه

محض استفاده نمی‌شود. مثلاً بسیاری از شبکه‌های تلویزیونی در سراسر دنیا در ارائه تفاسیر اخبار سیاسی عمدتاً بر مبنای راهبردی که از سوی مالکان و حامیان آن شبکه ترسیم شده است، عمل می‌کنند. چنین مواردی، که بسیار شایع هستند، ما را در قضاوت در باب مطلوبیت فرآیند کنترل پدرسالارانه به شک می‌اندازد. در باب خصوصیات گیرنده یا مخاطب نیز باید گفت که میزان دسترسی، احاطه و نیز دقت او نسبت به آنچه که عرضه می‌شود و همچنین انگیزه او بسیار مهم است. افزون بر این، توانایی مخاطب در مقایسه و سنجش پیام‌های مختلفی که از کانال‌های اطلاعاتی متفاوت اخذ می‌کند اهمیت تعیین کننده دارد. آگاهی کنترل کننده از توانایی‌ها و ناتوانی‌های مخاطب هم می‌تواند عامل افزایش میزان معرفت صادق مخاطب باشد و هم میزان معرفت کاذب او. در باب مولفه (۵) نیز باید گفت که اگر فقط یک کانال ارتباطی در اختیار باشد، کنترل کننده آزادی عمل بیشتری در تحمیل آنچه که عرضه می‌شود خواهد داشت و اطمینان وی از سلطه بر مخاطب بیشتر خواهد بود، شبیه همان چیزی که در حوزه اقتصاد غیررقابتی و انحصاری رخ می‌دهد.

اما علاوه بر این مولفه‌های اصلی معرفتی که هر کدام در واقع در حکم یک معیار هستند، گلدمن پنج معیار فرعی غیر معرفتی را نیز معرفی می‌کند. (الف) باوری که رسانه‌ها در فرد ایجاد می‌کنند می‌تواند به انجام اعمالی از سوی افراد منتهی شود که اهمیت عملی آنها می‌تواند متفاوت باشد. مثلاً اینکه یک فیلم دارای صحنه‌های خشونت‌آمیز می‌تواند موجب اعمال خشونت‌آمیز از سوی افراد شود که گاه از سوی روانشناسان و جامعه‌شناسان ادعا می‌شود. و یا تصویری که در رسانه‌های فراگیر از خرده‌فرهنگ‌ها ارائه می‌شود، می‌تواند نتایج عملی مثبت و منفی عظیمی را در پی داشته باشد. بنابراین، علاوه بر توجه به ایجاد باور صادق یا کاذب در مخاطب، این موضوع نیز باید مورد توجه قرار گیرد که باورها و معرفت‌های ایجاد شده در وی می‌تواند منشاء عمل واقع شود. (ب) میزان قدرت عامل کنترل کننده بسیار اهمیت دارد. واضح است که قدرت یک دولت در اعمال یک دستور پدرسالارانه با قدرتی که یک معلم در مقام یک فرد پدرسالار نسبت به دانش‌آموز خود دارد بسیار متفاوت است. در نتیجه، خروجی این دو کنترل کننده بسیار متفاوت با هم خواهد بود. (ج) دامنه کنترل نیز عامل مهمی است که نباید از نظر دور داشت. روشن است که با افزایش دامنه اعمال کنترل، میزان کاهش آزادی نیز بیشتر خواهد بود. وقتی دامنه کنترل مثلاً از ممنوعیت مواد مخدر گسترش پیدا می‌کند و به مثلاً کنترل مکالمات تلفنی و یا محتوای کتب و نشریات می‌رسد، تحدید دامنه آزادی بسیار پررنگ‌تر خواهد بود. موضوع و محتوای کنترل نیز باید مورد توجه قرار بگیرد. همچنین، (د) پذیرش کنترل از سوی افراد نسبت به موضوع‌های مختلف، تفاوت دارد. مثلاً افراد در پذیرش دستورات غذایی پزشکان جهت حفظ سلامتی و یا کنترل بیماری معمولاً چندان مقاومتی نمی‌کنند. اما روشن است که مقاومت آنها در باب کنترل‌های اجتماعی و سیاسی ناظر بر گردش آزاد اطلاعات و یا نوع پوشش به مراتب بیشتر است. به بیان دیگر افراد در دسته نخست موضوعات عمدتاً بر قول متخصصان فنون مختلف اعتماد دارند، اما در کنترل‌های اجتماعی و سیاسی این اعتماد کمتر است، زیرا در حالی که در باب دسته نخست این باور را دارند که

چنان کنترل‌هایی منحصرأ به قصد تأمین منافع آنها انجام می‌شود، در باب دستة دوم، درست یا غلط، کاملاً مطمئن نیستند که چنین باشد. (ه) نهایتاً این موضوع بسیار مهم است که به هر حال یک گوینده یا فرستنده و به بیان دیگر، یک کانال ارتباطی، این حق را دارد که با آزادی سخن خود را عرضه کند، همان‌گونه که والدین این حق، بلکه وظیفه، را دارند که فرزندان خود را به برخی ارزش‌ها، ولو برخلاف میل آنها، آراسته سازند (Goldman, 1992, 220-221).

افزون بر اینها، همان‌گونه که گفتیم، گلدمن معتقد است که فقط متخصصان حوزه‌های گوناگون حق اعمال پدرسالاری معرفتی مشروع را دارند. بنابراین لازم است در باب متخصصان نیز شروط جداگانه‌ای مشخص شود. مثلاً اینکه باید معیاری داشته باشیم تا بر آن اساس تعیین کنیم که آیا شخص P در حوزه‌ای که ادعا می‌کند، واقعاً متخصص است یا نه.

گلدمن نهایتاً نتیجه می‌گیرد که در صورت رعایت این ده شرط، و یا به عبارتی، یازده شرط، می‌توان قرائتی از پدرسالاری را به دلیل اجتناب‌ناپذیر بودن، و حتی مطلوب بودن، تجویز کرد. اما سخن گلدمن از کلیات فراتر نمی‌رود و جزئیات بیشتری در باب این معیارها بیان نمی‌کند. حتی در کتابی که در سال ۱۹۹۹ تحت عنوان معرفت در جهان اجتماعی منتشر کرده است همین مطالب را در قالبی دیگر بیان می‌کند. البته از این حیث نمی‌توان بر وی خرده گرفت، چه اساساً معرفت‌شناس وظیفه‌ای بیش از این ندارد و تعیین جزئیات بر عهده متخصصان علوم است.

## ۲-۲- تفوق قوای معرفتی

اکنون به شیوه دوم اعمال پدرسالاری معرفتی می‌پردازیم، یعنی ماجرای پیر دنیا دیده و جوان خام! در دوران باستان و قبل از دوره مدرن سخن از تفوق معرفتی برخی از افراد بر برخی دیگر امری رایج و پذیرفته شده بود. تنها پس از رنسانس و پیدایش اندیشه مدرن بود که ایده برابری انسان‌ها از حیث قوای عقلانی مطرح شد و کم کم مورد پذیرش قرار گرفت. در اینجا بهتر است یک مرور تاریخی کوتاه انجام دهیم.

فلاسفه یونان باستان، به خصوص سقراط و افلاطون، با تشبیه حکومت و دولت به خانواده، به دلیل سادگی بررسی، و سپس تعمیم نتایج حاصل به حکومت و دولت، بسیار مأنوس بودند. دو فیلسوف مزبور به اضافه ارسطو، در احصاء انواع حکومت‌ها اتفاق نظر داشتند. اینان عمدتاً حکومت موناشری را به خانواده پدرسالارانه تشبیه می‌کردند. با اینکه افلاطون موناشری را نمی‌پذیرد، اما نظریه مدینه فاضله وی که حکیم حاکم در رأس آن قرار گرفته است آشکارا واجد عناصر پدرسالارانه پرنگی است. ارسطو نیز صریحاً اذعان می‌کند که اقتدار و سلطه به نوعی در طبیعت حضور دارد. وی از سلطه انسان بر حیوان، مرد بر زن، ارباب بر برده، والدین بر فرزند به عنوان مصادیق سلطه و اقتدار یاد می‌کند، چیزی که بعدها در اندیشه سیاسی به نظریه فرودستی طبیعی موسوم شد. افلاطون نیز صریحاً به نظریه فرودستی طبیعی تمایل دارد. وی در جمهوری می‌گوید: «آنکه برای کفشدوزی زاییده شده است باید کفش بدوزد

و جز این به کاری دیگر نباید بیندیشد، و درودگر باید درودگری کند و همه افراد دیگر نیز باید کار خاص خود را بکنند» (۴۴۳). همچنین می‌گوید: «طبیعت گروهی از مردمان چنان است که پرداختن به فلسفه و اداره امور کشور حق آنها است در حالی که گروهی دیگر به اقتضای طبیعت خود باید از آن هر دو کار دوری گزینند» (۴۷۴).

از سوی دیگر، در حوزه اندیشه ساسی، نقد پوپر از نظام سیاسی افلاطون بسیار شناخته شده است. پوپر در کتاب *جامعه باز و دشمنان آن* بیش از همه نظام سیاسی افلاطون را آماج حملات خود قرار می‌دهد. بخشی از حملات پوپر از وجهه پدرسالارانه پرننگ نظام سیاسی افلاطون نشأت می‌گیرد. اما سیاست افلاطون بیش از همه بر معرفت‌شناسی او مبتنی است. کتاب جمهوری او به روشنی مبنای معرفت‌شناختی او را نشان می‌دهد. نظریه مثل به عنوان نظریه معرفتی افلاطون، تصدیق می‌کند که حقیقت و رای دسترس افراد عادی قرار داد و فقط تعداد اندکی از حکما قادراند که بدان دست یازند، آن هم پس از عمری مشقت و ریاضت و آموزش. او معتقد است که فقط حکیم حاکم است که با عالم مثل آشنایی دارد و فقط اوست که حقیقت عدالت، شجاعت و ... را به طور کامل شهود کرده است. انسان‌های دیگر همچون بینوایان دست و پا بسته محصور در غار هستند که فقط به دیدار سایه‌ها دلخوش کرده‌اند. ولی حکیم حاکم از غار بیرون جسته است و حقایق را رویت نموده است. از این رو دیگران ملزم هستند معرفت او را برتر و صادق‌تر از معرفت خود بدانند و بدون هیچ چون و چرایی از او اطاعت کنند. (۵۱۸-۵۱۴). «نتیجه ضروری دیگری که از بحث ما بدست می‌آید این است که زمامداری جامعه نه حق مردم بی‌تربیتی است که از حقیقت دور مانده‌اند و نه حق کسانی که آزاد گذاشته شده‌اند تا همه عمر خود را صرف تربیت خود کنند... پس وظیفه ما... این است که کسانی را که استعدادی بیش از دیگران دارند مجبور کنیم تا آن دانشی را که بالاترین دانشها نامیدیم بدست آورند... [اما] نباید بگذاریم در همان جا [یعنی در عالم مثل] بمانند و از بازگشتن به نزد زندانیان و شریک شدن در غم و شادی آنان خودداری کنند» (۵۱۹).

باید توجه داشت که حکیم حاکم شدن صرفاً یک تخصص اکتسابی نیست، بلکه، همان‌گونه که اشاره شد، فقط گروهی از مردم استعداد و قوه این کار را دارند. این استعداد نیز به تنهایی کافی نیست، بلکه طی مراحل زیادی لازم است تا چنان شخصی به مشاهده حقیقت نائل شود.

به نظر می‌رسد، حکیم حاکم افلاطون نماد یک پدرسالار معرفتی باشد. زیرا تنها اوست که توانسته است قوای عقلانی خود را به مرحله‌ای برساند که به شناخت حقیقت نائل شود. از این رو بقیه چشم و گوش بسته ملزم به تبعیت از او هستند. افراد نباید در آنچه که حکیم حاکم بیان می‌کند کوچکترین شک و شبهه‌ای داشته باشند.

با آغاز دوران جدید وضعیت تا حد زیادی تغییر کرد. دکارت در مقدمه کتاب *گفتار در روش درست* به کار بردن *عقل* می‌گوید که هیچ‌چیز در میان آدمیان به اندازه عقل به تساوی تقسیم نشده است. همچنین یافته‌های برخی از دانشمندان نیز در این زمینه مهم بود. بارزترین مصداق این قول، چارلز

داروین (Charles Darwin) انگلیسی است. دامنه تأثیر نظریهٔ تطور او از مرزهای زیست‌شناسی بسیار فراتر رفت و بر فلسفه و معرفت‌شناسی و علوم اجتماعی و حتی اندیشهٔ سیاسی تأثیر گذاشت. جالب آنکه به نظر برخی از داروین‌شناسان، خود وی نیز با انگیزه‌های خارج از زیست‌شناسی چنین نظریه‌ای را بر ساخته بود. جیمز مور (James Moore) و آدریان دزموند (Adrian Desmond) دو تن از داروین‌شناسان پرآوازه هستند. این دو در سال ۲۰۰۹ کتاب جالبی در زمینهٔ داروین پژوهشی تحت عنوان *آرمان مقدس داروین (Darwin's Sacred Cause)* منتشر کرده‌اند. جان کلام کتاب یاد شده این است که داروین پس از آنکه با کشتی به ایالات متحده سفر کرد و در طول سفر زندگی افلاکت‌بار برده‌ها را مشاهده نمود، این انگیزه در او ایجاد شد تا راهی برای پایان دادن به این معضل بیابد. راهی که داروین برگزید بسیار جالب و در عین حال بلندپروازانه بود. وی تلاش کرد تا نشان دهد که از آنجا که انسان‌ها منشاء و ریشهٔ واحدی دارند، نسبت به یکدیگر هیچ برتری، حتی برتری عقلانی، ندارند. در کتاب مزبور از این ایده دفاع می‌شود که اصلی‌ترین عامل محرک داروین انگیزه‌های اخلاقی و دینی بوده است.

اما این نیز کافی نبود. بلکه به نظر می‌رسد قدم آخر را در این زمینه برخی از معرفت‌شناسان معاصر که اصطلاحاً معرفت‌شناسان برون‌گرا نامیده می‌شوند، برداشته‌اند. با وجود تصریح دکارت به برابری قوای عقلانی همهٔ انسان‌ها، آنچه که در عمل از فلسفه دکارت و پیروان وی حاصل شده است به نحوی بر برتری عقلانی برخی افراد صحنه می‌گذارد، زیرا ملاک شناخت را در وهلهٔ نخست تأمل درونی می‌داند. در نزد دکارت، معرفت شک‌ناپذیر معرفت عقلانی‌ای است که مستقل از عالم واقع و از طریق درون‌نگری (introspection) قابل حصول است. بر این اساس، اگر شخص از طریق درون‌نگری مثلاً به این نتیجه رسیده باشد که نژادپرستی درست است و معتقد باشد که برای رسیدن به این باور تمام قواعد تفکر صحیح را رعایت کرده است، چگونه می‌توان سخن او را رد کرد؟ در مقابل، معرفت‌شناسان برون‌گرا بر پیوند میان درون و بیرون و همکاری آنها در تشکیل معرفت تأکید دارند. در نتیجه امکان قضاوت برای دیگران فراهم است. برون‌گرایان عمدتاً معتقدند که توجیه از بن و بنیاد با هدف معرفتی حصول صدق، یعنی به حداکثر رساندن باورهای صادق و به حداقل رساندن باورهای کاذب، مرتبط است. بر این اساس، توجیه نوعی شاخص صدق است. برون‌گرایان این موضوع را اصل مودی به صدق بودن (truth-conductivity) می‌نامند. از این رو است که از زاویه دید برون‌گرایانه می‌توان گفت شخص در باورداشتن اینکه  $P$ ، موجه است، فقط اگر او در موضعی قوی جهت حصول صدق باشد و فقط اگر او دلیلی بسنده جهت باورداشتن اینکه  $P$  صادق است داشته باشد.

در مقابل، معرفت‌شناسان درون‌گرا عمدتاً از اصل مودی به صدق بودن غفلت ورزیده‌اند و حتی فراتر از آن ادعا کرده‌اند که «هیچ پیوند مفهومی میان توجیه و صدق وجود ندارد» (Chisolm, 1989, 76) و یا گفته‌اند که صدق پیش‌شرط معقولیت معرفتی نیست. قطع ارتباط میان توجیه و صدق یعنی گرفتاری فاعل شناسا در درون خود و بی‌توجهی به امور واقع، یعنی نوعی من‌آیینی



(solipsism). درون‌گراها غالباً از شیوه تفکر موسوم به صندلی راحتی استفاده می‌کنند. نمونه بارز معتقد به این نحوه تفکر، دکارت فرانسوی است. او معتقد بود که اگر قوه عاقله در مسیر درست حرکت کند و قواعد درست اندیشیدن را رعایت کند می‌تواند به تنهایی همه چیز را کشف کند. وی ریاضیات را کامل‌ترین علم می‌دانست و حتی این آرمان بلندپروازانه را در سر می‌پروراند که علمی مثل اخلاق و پزشکی را از آن بیرون بکشد. اما به هرحال این نوع تفکر مبتنی بر درون‌نگری تا به امروز در فلسفه حضور دارد.

حال ببینیم تفکر درون‌نگرانه چه نسبتی می‌تواند با پدرسالاری داشته باشد. اگر عامل کنترل‌کننده و یا به اصطلاح همان پدرسالار با یک شیوه استدلال عقلانی محض و مستقل از امور واقع تصمیم به اعمال کنترل بر روی رسانه R بنماید، چگونه می‌توان، دست‌کم به طور نظری و استدلالی، بدان نظر او را نشان داد؟ خود او نیز به دلیل اینکه خود را در این شیوه تفکر محق می‌داند، در نتیجه‌گیری خود هیچ شکی نخواهد کرد. درست است که در شیوه تفکر درون‌نگرانه نیز به هرحال باید له دعاوی مطرح شده استدلال شود، اما پاره‌ای مقدمات مبتنی بر درون‌نگری وجود دارند که شخص به طور شهودی آنها را دریافته است و معتقد است این امور چنان واضح و بدیهی هستند که بی‌نیاز از استدلال‌اند.

اما از منظر برون‌گرایی، مکانیزیم شناخت و توجیه امری است همگانی. انسان‌ها از ساختار زیستی یکسانی برخوردارند، از این رو از قوای معرفتی یکسان برخوردارند. اما باید توجه داشت که برون‌گرایی به هیچ‌وجه تفاوت توانایی‌های معرفتی افراد را نادیده نمی‌گیرد. تفاوت افراد از حیث معرفتی ناشی از تفاوت در قدرت و سرعت پردازش اطلاعات و حصول معرفت است. به بیان دیگر، در چارچوب برون‌گرایی انکار نمی‌شود که ممکن است آنچه را که پیر در خشت خام می‌بیند، جوان در آینه ببیند، بلکه آنچه که ناپذیرفتنی است این است که پیر از مکانیزیم یا توان معرفتی برتری برخوردار است. برون‌گرایی، توانایی معرفتی پیر را ناشی از قوت و سرعت بیشتر او می‌داند.

در مقابل، در چارچوب برون‌گرایی، کل فرآیند اندیشه به اصطلاح در اتاق شیشه‌ای قرار دارد. به خصوص که میان همه باورها و امور واقع ارتباط تنگاتنگ وجود دارد.

شاید بی‌مناسبت نباشد که در اینجا یک مثال عینی بیاوریم. رابرت نوزیک (Robert Nozick) یکی از فیلسوفان سیاسی قرن بیستم است که اندیشه سیاسی او با نظریه دولت کمینه (minimal state) پیوند خورده است. به عقیده وی، دولت کمینه دولتی است که فعالیت‌های خود را به محافظت از حقوق افراد ساکن در قلمرو خود و تنبیه تعدی‌کنندگان به حقوق این افراد محدود می‌کند. یکی از استدلال‌های او له دولت کمینه عبارت است از: خصوصیات پدرسالارانه بارز دولت غیرکمینه است. دولت غیرکمینه می‌تواند به تقسیم‌بندی مجدد میان شهروندان مبادرت ورزد و یا کالاهای عمومی را از طریق وضع مالیات‌های اجباری تأمین کند. (Schmidtz, 2002, 10) البته این نظریه نوزیک تا حد زیادی افراطی و نزدیک به آنارشیسم می‌نماید، چنانکه خود وی بعدها نابسندگی آن

را اعلام کرد (لسناف، ۱۳۸۷، ۳۶۲) به باور نوزیک، فقط دولت کمینه اخلاقاً موجه است و می‌توان در مقابل انتقادات آنارشیست‌ها، فقط این قسم از دولت قابل دفاع است.

جالب است بدانیم که وی در معرفت‌شناسی نیز از چهره‌های مشهوری است که از رهیافت برون‌گرایانه دفاع می‌کند. وی یک نظریه توجیه برون‌گرایانه را نیز ارائه کرده است که به نظریه ردیابی (Tracking) موسوم است.

از آنچه گفته شد، چنین بر می‌آید که پدرسالاری معرفتی از طریق تأکید بر تفوق قوای معرفتی گروهی از افراد به هیچ وجه پذیرفتنی نیست، زیرا در این حالت هیچ معیار مورد اجماعی برای اعمال پدرسالاری معرفتی وجود نخواهد داشت. به بیان دیگر افراد در پذیرش این قسم پدرسالاری معرفتی موجه نخواهند بود. افزون بر این، نتایج اجتماعی مخربی نیز از این شیوه اعمال پدرسالاری معرفتی حاصل می‌شود. مثلاً، یکی از نتایج آن از این قرار است که در جامعه میان بخشی از نخبگان نوعی خود بزرگ‌بینی و تحقیر توده‌ها به وجود می‌آید. این موضوع گاهی چنان پررنگ است که به قطع ارتباط میان آن دو گروه منجر می‌شود. این موضوع صدمات بسیار بزرگی را به دنبال دارد. از جمله اینکه نوعی حس استغناء و جمود در بخشی از نخبگان جامعه ایجاد می‌شود. همچنین گاهی این گروه از جامعه اغلب به طور پیشینی به نتیجه‌گیری‌هایی می‌رسند که با یافته‌های تجربی همخوانی ندارد. و یا تلاش می‌کند باورهایی را به بخش دیگر جامعه تحمیل کند که مورد پسند آن بخش از جامعه نیست. آیزایا برلین این وضعیت را به خوبی توضیح می‌دهد. گاهی بخشی از جامعه که خود را عقلای جامعه می‌دانند با این استدلال به میدان می‌آیند که همه باید طعم حقیقت را بچشند و کسانی که حقیقت را دریافته‌اند باید از دسته نخست پیروی کنند، ولو به زور. «اما این چه نوع حقیقتی است که بر افراد عقلانی آشکار می‌شود و زورگویی آنان را به افراد غیر عقلانی برای آزاد کردن آنها توجیه می‌کند» (لسناف، ۱۳۸۷، ۳۰۹).

#### نتیجه

پدرسالاری معرفتی به واسطه برخی خصوصیات منحصر به فرد، از سایر اقسام پدرسالاری متمایز می‌شود. با توجه به مضرات روانی، اجتماعی، امنیتی و سیاسی غیر قابل کتمان عرضه بی حد و حصر اطلاعات، اعمال پدرسالاری معرفتی به نوعی قابل دفاع است. اما مشروعیت این قسم از پدرسالاری فقط و فقط بر پاره‌ای از معیارهای مشخص استوار است. گلدمن چند معیار کلی را عرضه می‌دارد، اما معیارهای مزبور مبهم‌تر از آن هستند که در عمل به همین صورت به کار آیند. اما به هر حال می‌توانند الگوی مناسبی را برای متخصصان حوزه‌های مختلف، فراهم سازند.

اما پدرسالاری معرفتی بر مبنای این فرض که برخی از افراد از حیث دارا بودن پاره‌ای از قوای معرفتی بر افراد دیگر تفوق و برتری دارند، به هیچ وجه قابل دفاع عقلانی نیست. آنچه که متولیان اعمال پدرسالاری را در انجام چنان کاری مجاز می‌گرداند چیزی جز صلاحیت اکتسابی آنها نیست.

بررسی جوامع معاصر و باستان به روشنی مصادیق مشخصی را از اعمال پدرسالاری معرفتی بدست می‌دهد. اما مطابق آنچه که بیان شد، برخی از این مصادیق مشروع هستند و برخی دیگر نامشروع. بنابراین، تعبیر «پدرسالاری معرفتی» به خودی خود واجد بار ارزشی نیست، بلکه میزان مطابقت آن با برخی معیارهای پذیرفته شده است که میزان مشروعیت آن را تعیین می‌کند. بحث اخیر نشان داد که مهمترین معیاری که میزان مشروعیت پدرسالاری معرفتی را تعیین می‌کند عبارت است به حداکثر رساندن میزان باورهای صادق افراد و کمینه کردن میزان باورهای کاذب آنها.



### منابع

تبصره: بنابه سنت رایج، ارجاع به آثار افلاطون بر اساس شماره بند انجام می‌گیرد و نه شماره صفحه. در این نوشتار نیز از همین سنت پیروی شده است.

الف) فارسی

-پوپر، کارل (۱۳۸۹)، *ناکجا آباد و خشونت: گفتارها و گفتگوهای با کارل پوپر*، ترجمه خسرو ناقد و رحمان افشاری، تهران: جهان کتاب.

-کاپلستون، فردریک (۱۳۷۶)، *تاریخ فلسفه*، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، ج ۸، تهران: علمی فرهنگی و سروش.

-همپتن، جین (۱۳۸۵)، *فلسفه سیاسی*، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: طرح نو.

-لسناف، مایکل ایچ (۱۳۸۷)، *فلسوفان سیاسی قرن بیستم*، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: نشر ماهی.

-افلاطون (۱۳۸۰)، *مجموعه آثار*، ترجمه محمد حسن لطفی، تهران: خوارزمی.

-دکارت (بی‌تا)، *گفتار در روش درست به کار بردن خرد*، ترجمه محمدعلی فروغی، بی‌جا.

-Chisholm, Roderick (1989), *Theory of Knowledge*, 2nd eds. Prentice-Hall, Englewood Cliffs, New Jersey,.

-Hart, H.L.A (1966), *Law, Liberty, and Morality*, New York: Vintage Books.

-Mead, Lawrence.M (1997), *The New Paternalism: Supervisory Approaches to Poverty*, Brookings.

-Craig, Edward (1998), *Routledge Encyclopedia of Philosophy*, Routledge,.

-Goldman, Alvin (1992), "Epistemic Paternalism: Communication Control in Law and Society", in: Goldman, I., *Liaisons*, Asco Trade Typesetting,.

- (1999) *Knowledge in a social world*, Oxford University Press,.

-Hardwig, John (1985), "Epistemic Dependence", *Journal of Philosophy* 82, 335-349.

-Kleinig John (1983) *paternalism*, Manchester University press.

-Mill, John Stuart (2008), *On Liberty*, Forgotten Books.

-Moore, J., Desmond, A (2009), *Darwin's Sacred Cause*, Penguin Group,.

-Schmidtz, David (2002), *Robert Nozick*, Cambridge University press.